

دکتر دیو متیوسن، مکاشفه، درس ۳، هرمنوتیک – تفسیر مکاشفه

دیو متیوسن و تد هیلدبرانت ۲۰۲۴ ©

من دکتر دیو متیوسن در دوره آموزشی‌اش در مورد کتاب مکاشفه هستم. این جلسه سوم در مورد هرمنوتیک یا اصول تفسیر کتاب مکاشفه است.

بنابراین، ما کمی در مورد ماهیت ادبی مکاشفه تا آنجا که به سه نوع ژانر ادبی، آخرالزمان، پیشگویی و نامه تعلق دارد، صحبت کرده‌ایم.

حالا می‌خواهیم بررسی کنیم که این موضوع چگونه بر نحوه تفسیر ما از کتاب تأثیر می‌گذارد. همانطور که ای. دی. هیرش به ما یادآوری کرد، معنا وابسته به ژانر است. یعنی معنا، ژانر است که معنا را منتقل می‌کند.

ژانر در نحوه انتقال معنا در یک اثر ادبی تفاوت ایجاد می‌کند. بنابراین، وحی به چه معناست؟ چگونه با توجه به انواع ادبی، معنا را منتقل می‌کند؟ یا کاری که اکنون می‌خواهیم انجام دهیم این است که پرسیم چه اصولی باید ما را در نحوه خواندن و تفسیر کتاب راهنمایی کنند. اول از همه، من گاهی اوقات این اصول را با ژانرهای ادبی خاص مرتبط خواهم کرد، نه همیشه، اما گاهی اوقات این کار را خواهم کرد.

امیدوارم بیشتر اوقات، این موارد از بحث ما در مورد نوع ادبی آشکار شوند. اما اول از همه، ما باید مکاشفه را به صورت نمادین و نه به معنای واقعی کلمه تفسیر کنیم. و باز هم، این موضوع به درستی آشکار می‌شود. به خصوص این موضوع از ماهیت آن به عنوان یک آخرالزمان ناشی می‌شود.

گفتم که بخشی از ژانر ادبی آخرالزمان این است که یوحنا رؤیای خود را به شکل نمادین دید و سپس با استفاده از نمادها و تصاویری نوشت که تا حد امکان به آنچه دیده بود، شباهت داشته باشند. بنابراین، ما باید مکاشفه را به صورت نمادین و نه به معنای واقعی کلمه تفسیر کنیم. وقتی در بافت کلیسایی که در آن بزرگ شدم، بزرگ شدم، نه چندان از والدینم، بلکه از بافت و سنت کلیسایی که در آن بزرگ شدم، آموزش دیدم که اشتیاق و علاقه عمیقی، اگر نگوئیم کاملاً وسواس گونه، به کتاب مکاشفه داشت.

به من آموخته شده بود که باید مکاشفه را به معنای واقعی کلمه بخوانی و آن را به معنای واقعی کلمه تفسیر کنی، مگر اینکه واقعاً دلیل خوبی برای عدم انجام این کار وجود داشته باشد، مگر اینکه دلیل خوبی برای تفسیر نمادین آن وجود داشته باشد. من پیشنهاد می‌کنم که باید این اصل را وارونه کنیم و بگوئیم که باید مکاشفه را به صورت نمادین تفسیر کنیم، مگر اینکه دلیل خوبی در متن برای تفسیر آن به روش دیگری، مثلاً به معنای واقعی کلمه، وجود داشته باشد. ویژگی‌های تحت‌اللفظی مکاشفه، گاهی اوقات در فصل‌های ۴ تا وجود دارد، نوعی قلب‌رؤیایی یا آخرالزمانی اثر یوحنا، بخش‌رؤیایی آن، ۲۲.

شما اغلب اشاراتی به ملتها و افرادی پیدا می‌کنید که بدیهی است، به نظر من باید به معنای واقعی کلمه در نظر گرفته شوند، اما مگر اینکه دلیل خوبی برای این کار وجود داشته باشد، فکر می‌کنم باید نمادهای یوحنا را جدی بگیریم و آنها را به صورت نمادین تفسیر کنیم، نه به معنای واقعی کلمه. با این حال، دیده‌ایم که در تفسیر مکاشفه، نمادها به افراد، مکان‌ها و رویدادهای واقعی اشاره دارند، اما مانند یک کارتون سیاسی، آن رویدادها را به روشی بسیار تخیلی، بسیار نمادین و بسیار استعاری توصیف می‌کند، نه به معنای واقعی کلمه. آن را به این شکل توصیف می‌کند تا شما نکته را متوجه شوید.

بنابراین، برای مثال، برای اینکه کمی جلوتر برویم، در مورد برخی از مواردی که به طور خلاصه در ساعت آینده به آنها اشاره خواهیم کرد، با جزئیات بیشتری صحبت خواهیم کرد، اما برای مثال، وقتی مکاشفه فصل را می‌خوانید، در همان چند آیه اول با یک جانور، یک جانور هفت سر، آشنا می‌شوید و او به رنگ قرمز ۱۳ توصیف می‌شود و با تصاویری نسبتاً زشت و عجیب و غریب توصیف می‌شود. و گفتیم که آخرالزمان اغلب، این کار را می‌کند. گاهی اوقات زبان را به روش‌هایی ترکیب می‌کند که عجیب و گاهی عجیب و غریب هستند حداقل برای ما.

و در فصل ۱۳، شما با این جانور هفت سر با تاج‌هایی بر سر و شخصیتی نسبتاً عجیب آشنا می‌شوید. اگر من خواننده قرن اول باشم، به احتمال زیاد این را با چه چیزی مرتبط خواهیم دانست؟ من متقاعد شده‌ام که خوانندگان اولیه آن جانور را با روم یا امپراتوری روم مرتبط می‌دانستند، یا شاید حتی خود امپراتور توسط آن جانور نشان داده می‌شد یا توسط جانور نمادین می‌شد. بنابراین، یوحنا، نکته این نیست که یوحنا انتظار دارد یا جانوری را دیده است که به معنای واقعی کلمه شبیه این باشد.

و به همین دلیل است که من آن را مشکل‌ساز می‌دانم. حتی کسانی که ادعا می‌کنند مکاشفه را به معنای واقعی کلمه تفسیر می‌کنند، در متنی مانند فصل ۱۳ دچار لغزش می‌شوند، زیرا فکر نمی‌کنند که واقعاً قرار است جانوری با این شکل وجود داشته باشد. آنها فکر می‌کنند که این نمایانگر یک انسان است.

حتی اگر فکر کنند که این یک ضد مسیح آینده یا چیزی شبیه به آن است، باز هم انتظار یک شخصیت انسانی را دارند، نه یک جانور واقعی به معنای واقعی کلمه، همانطور که وقتی من یک کارتون سیاسی می‌خوانم و به عنوان یک شهروند آمریکایی و یک شهروند ایالات متحده آن را می‌بینم، یک کارتون سیاسی می‌خوانم و یک فیل یا الاغ می‌بینم. من انتظار ندارم که به پایتخت کشور در واشنگتن دی سی بروم و یک الاغ یا فیل واقعی را ببینم که در کنگره قدم می‌زند. من متوجه هستم که اینها تصاویر یا نمادهای احزاب سیاسی هستند.

و به همین ترتیب، من مطمئنم که خوانندگان، وحش را با امپراتوری روم یا شاید خود امپراتور مرتبط می‌دانستند. به نظر من، فصل اول مکاشفه، آیه ۲۰، در واقع کلید را در اختیار ما قرار می‌دهد. و نمی‌دانم که آیا یوحنا عمداً این کار را کرده است یا خیر، اما وقتی به آن نگاه می‌کنید، فکر می‌کنم کلید را در اختیار ما قرار می‌دهد تا بفهمیم که چگونه با بقیه کتاب برخورد می‌کنیم و چگونه باید بقیه تصاویر را بخوانیم.

در فصل اول، که بعداً به آن خواهیم پرداخت، در آیه نهم، یوحنا رؤیایی از پسر انسان می‌بیند. و او از آیه ۸. دوازدهم با جزئیات بیشتری آن را شرح می‌دهد. در آیه دوازدهم، یوحنا می‌گوید: «برمی‌گردم تا صدا را ببینم».

بنابراین، یوحنا، در چند آیه اول صدایی با او صحبت می‌کند. سپس در آیه ۱۲ می‌گوید، من برگشتم تا این صدا را ببینم. وقتی برگشتم، هفت چراغدان طلایی دیدم.

پس این را در نظر داشته باشید. و سپس می‌گوید، و در میان چراغدان‌ها کسی بود که شبیه پسر انسان بود. او ردایی پوشیده بود که تا پاهایش می‌رسید و کمربندی طلایی دور سینه‌اش داشت.

سر و دستانش، یا ببخشید، سر و موهایش مثل پشم، مثل برف سفید بود. چشمانش از آتش شعله‌ور بود. پاهایش مثل برنزی که در کوره می‌تابد، می‌درخشید.

و صدایش مانند صدای آب‌های خروشان بود. حالا به این گوش دهید: در دست راستش، هفت ستاره داشت و از دهانش شمشیری تیز و دو دم بیرون می‌آمد.

چهره‌اش مانند خورشید بود که با تمام درخشندگی‌اش می‌درخشید. و سپس یوحنا در آیه ۱۷ می‌گوید، وقتی این را دیدم، مانند مرده به پاهایش افتادم، که جالب توجه است که پاسخی رایج به یک رؤیای آخرالزمانی بود که در آن، بیننده ضعیف و تقریباً بیمار می‌شد. و در اینجا یوحنا دوباره به صورتش می‌افتد، که ارتباط یوحنا با رؤیاهای آخرالزمانی را نشان می‌دهد.

اما آنچه می‌خواهم در آیات ۱۹ و ۲۰، به ویژه آیه ۲۰، به آن توجه کنید، روی آیه ۲۰، آخرین آیه از فصل اول، تمرکز خواهیم کرد. یوحنا صدایی را می‌شنود که احتمالاً عیسی مسیح است، اکنون خداوند قیام کرده‌ای که او توصیف کرده است، که با او صحبت می‌کند. و توجه کنید که در آیه ۲۰ چه اتفاقی می‌افتد.

راز هفت ستاره‌ای که در دست راست من دیدی، و هفت چراغدان طلایی این است که هفت ستاره فرشتگان هفت کلیسا هستند، و هفت چراغدان، هفت کلیسا. پس، آیا می‌بینی این صدا چه کرده است؟ یا می‌بینی یوحنا در آیه ۲۰ چه کرده است؟ او نشان داده است که چراغدان‌ها و ستاره‌ها در واقع نماد چیز دیگری بودند. و من اینطور برداشت می‌کنم که باید بقیه مکاشفه را اینگونه بخوانیم، تا پرسیسم، این چیزها. نماد چه چیزی هستند؟ کمی بعد در مورد آن بیشتر صحبت خواهیم کرد.

اما می‌خواهم کمی عقب‌تر بروم و دوباره به توصیف مسیح توجه کنم. یوحنا این رؤیا از پسر انسان را در آیات ۱۲ تا ۱۷ می‌بیند و او را اینگونه توصیف می‌کند: ردایی بر تن، موهایی سفید مانند برف، چشمانی مانند آتش سوزان، پاهایی مانند برنز درخشان و صدایش مانند آب خروشان و رعدآسا. در دست راستش هفت ستاره است و از دهانش شمشیری تیز و دو لبه بیرون می‌آید.

این آن عیسی‌ای نیست که من می‌خواهم ببینم، و نه آن عیسی‌ای که شما در انجیل‌ها درباره‌اش می‌خوانید. نکته این است که یوحنا به معنای واقعی کلمه عیسی را توصیف نمی‌کند. او از تصاویر و نمادها برای بیان چیزی درباره عیسی استفاده می‌کند.

بعداً خواهیم دید که شمشیری که از دهان او بیرون می‌آید به احتمال زیاد نمادی از داوری عیسی است. او به سادگی با کلام خود سخن می‌گوید. او ملت‌ها و مردم و بشریت شرور و حتی کلیسای خود را هنگامی که از اطاعت از او و وفاداری انحصاری به او امتناع می‌کنند، داوری می‌کند.

بنابراین، فکر می‌کنم فصل اول، زمینه‌ای را فراهم می‌کند تا با جدی گرفتن نمادها و تصاویر، نه به معنای واقعی کلمه، بلکه به عنوان نمادها و تصاویر استعاری از مکان‌ها و رویدادهای خاص، بقیه مکاشفه یوحنا و بقیه دیدگاه او را چگونه بخوانیم. کمی بیشتر در مورد آن صحبت خواهیم کرد. مشکل این است که یوحنا این کار را برای ما در هیچ جای دیگری انجام نمی‌دهد.

یک جای دیگر در فصل ۱۷ وجود دارد که برخی از نمادها تفسیر می‌شوند، اما این موضوع خیلی به ما کمک نمی‌کند. وقتی به فصل ۱۷ رسیدیم، خواهیم دید. اما در مکاشفه فصل ۱، یوحنا سرنخی در مورد چگونگی تفسیر چند نماد به ما می‌دهد که الگویی برای تفسیر بقیه آنها ارائه می‌دهد، اما مشکل این است که یوحنا این کار را در جای دیگری انجام نمی‌دهد.

بنابراین، چگونه می‌توانیم معنای این نمادها را بفهمیم و چگونه می‌توانیم بفهمیم که آنها در واقع به چه چیزی اشاره دارند؟ به چه اشخاص، مکان‌ها و رویدادهایی؟ به نظر من، اولین نکته این است که با پیشینه تاریخی و شرایط مکاشفه آشنا شویم، به همین دلیل است که در همان ابتدا کمی در مورد امپراتوری روم و امپراتور و چالش‌هایی که برای مسیحیان ایجاد کرده بود صحبت کردیم. این می‌تواند به ما کمک کند تا دوباره بفهمیم که چرا وحش به احتمال زیاد نمایانگر روم یا امپراتوری روم برای مسیحیان قرن اول است که

این مطلب را می‌خوانند. فکر می‌کنم در جای دیگری از مکاشفه، بیشتر کمک ما از درک این خواهد بود که یوحنا این تصاویر را از کجا می‌آورد.

همانطور که قبلاً گفتیم، اکثر آنها مستقیماً از عهد عتیق آمده‌اند. همانطور که بسیار مشهور است، و گاهی اوقات کمی وقت صرف این کار می‌کنیم. در مواقع دیگر، فقط می‌توانیم خیلی سریع پیش برویم.

اما، همانطور که بسیار مشهور است، یوحنا هرگز از عهد عتیق نقل قول نمی‌کند، مثلاً همانطور که در متی نوشته شده است، یا همانطور که پیامبر می‌گوید، یا همانطور که در اشعیا نبی نوشته یا پیشگویی شده است، یا چیزی شبیه به آن. در عوض، یوحنا زبان و تصاویر را از عهد عتیق می‌گیرد و آنها را در گفتمان خود می‌بافد. و بنابراین، با بازگشت و درک پیشینه و منبع این تصاویر در عهد عتیق، ما اغلب می‌توانیم معنای آنها را بهتر بفهمیم، و همچنین گاهی اوقات دقیقاً به چه چیزی اشاره می‌کنند.

اما منبع دیگر این است که من همچنین متقاعد شده‌ام که بسیاری از تصاویر یوحنا با پیشینه یونانی-رومی طنین‌انداز می‌شدند. یعنی برخی از ادبیات، برخی از زبان‌ها، برخی از تصاویری که برای نویسندگان جهان یونانی-رومی آشنا بوده‌اند، و از ادبیات یونانی-رومی، یوحنا ممکن است از آن تصاویر برای توصیف آنچه دیده است نیز استفاده کند. در واقع، من بارها متقاعد شده‌ام، و ما این را خواهیم دید، بسیاری از اوقات یوحنا ممکن است از تصاویر استفاده کند زیرا آنها بیش از یک پیشینه را تداعی می‌کنند.

او ممکن است برای توصیف آنچه دیده است از یک تصویر یا یک نماد استفاده کند، زیرا نه تنها از عهد عتیق سرچشمه می‌گیرد و با پیشینه یهودی عهد عتیق طنین‌انداز است، بلکه با پیشینه عهد عتیق یا پیشینه یونانی-رومی نیز شباهت دارد و با آن طنین‌انداز می‌شود. بنابراین، خوانندگانی که احتمالاً با عهد عتیق آشنا هستند، اما در امپراتوری روم و جامعه یونانی-رومی به خوبی جا افتاده‌اند، می‌توانستند شاید از هر دو طریق ارتباطاتی را ترسیم کنند. بنابراین، من تعجب می‌کنم که آیا گاهی اوقات یوحنا عمداً برخی از نمادها و تصاویر خود را به این دلیل انتخاب نکرده است که آنها بیش از یک پیشینه را تداعی می‌کردند.

یکی از کلیدها، و به نظر من این اجتناب‌ناپذیر است، یکی از راه‌های درک و باز کردن برخی از نمادها و تصاویر یوحنا همین جاست، اگر لازم باشد، فقط باید از تفاسیر خوب استفاده کنید. من تفاسیر گرگ بیل، و دیوید آون و گرنت آزیورن و حتی تفسیر قدیمی‌تر جورج کایرد و برخی از آثار ریچارد باکام را توصیه می‌کنم که همگی راهنماهای بسیار قابل اعتمادی برای باز کردن پس‌زمینه برخی از تصاویر و معنای آنها و همچنین آنچه به آن اشاره می‌کنند، ارائه می‌دهند. مورد آخر از همه دشوارتر است.

گاهی اوقات تشخیص اینکه تصاویر و نمادها دقیقاً به چه کسی یا چه چیزی اشاره دارند بسیار دشوار است. من تعجب می‌کنم که آیا گاهی اوقات این به این دلیل است که ما باید بیشتر بر معنای نمادها تمرکز کنیم تا اینکه دقیقاً به چه چیزی اشاره می‌کنند یا دقیقاً چه چیزی را به تصویر می‌کشند. اینکه آیا وحش دقیقاً به روم یا امپراتوری روم اشاره دارد یا اینکه مطمئن نیستیم به کدام یک اشاره دارد، در عین حال می‌توانیم معنای وحش را بفهمیم.

تصویر یک جانور، همانطور که خواهیم دید، در واقع تاریخچه نسبتاً طولانی دارد که به عهد عتیق برمی‌گردد، جایی که متن عهد عتیق، این را در مزامیر، در ادبیات نبوی می‌یابید، جایی که اغلب از یک جانور یا اژدها یا مار استفاده می‌شد، نه تنها در پیدایش ۳ برای به تصویر کشیدن شیطان، بلکه در طول تاریخ قوم خدا اغلب برای به تصویر کشیدن ملت‌ها یا حاکمان خارجی ستمگر، بی‌خدا و بت‌پرست استفاده می‌شد. و بنابراین، یوحنا از تصویری استفاده کرده است که در واقع تاریخچه طولانی از معنایی را که با خود به همراه دارد، دارد. یوحنا آن را به سادگی از هیچ بیرون نمی‌کشد، بلکه یوحنا از تصویری استفاده می‌کند که سابقه طولانی در توصیف حاکمان شرور، بی‌خدا و ملت‌های ستمگر دارد.

بنابراین حداقل، وقتی این را می‌خوانیم، باید درک کنیم که وحش نمایانگر یک ملت، یک حاکم، یک پادشاهی است که خشن و ستمگر و بی‌خدا و بت‌پرست و مخالف خدا و قوم اوست. اما باز هم، فکر می‌کنم با پیشینه تاریخی، شاید بتوانیم کمی بیشتر جزئیات را تکمیل کنیم و به احتمال زیاد درک کنیم، با توجه به زمینه‌ای که مکاشفه در آن نوشته شده است، برای من دشوار است که فکر کنم خوانندگان اولیه مکاشفه و وحش را به عنوان نماینده یا اشاره به امپراتوری روم یا خود امپراتور نخوانده باشند، به خصوص ۱۲، ۱۳ که در عهد عتیق سابقه‌ای از اشاره به ملت‌ها و حاکمانی که با قوم خدا مخالف هستند نیز دارد. اما گذشته از این، گاهی اوقات فکر می‌کنم باید بیشتر بر معنا و اهمیت الهیاتی آن تصاویر تمرکز کنیم تا اینکه بیش از حد درگیر این شویم که دقیقاً به چه چیزی اشاره می‌کنند و دقیقاً به چه شخص یا رویدادی یا دقیقاً به چه چیزی اشاره می‌کنند.

و گاهی اوقات این بخش، بخش بغرنج ماجراست. یاد می‌آید یک بار، دوست دارم این را برای توصیف داستان بگویم، حداقل به عنوان یک تشبیه جزئی برای توصیف کشمکش‌هایی که هنگام تفسیر تصاویر و نمادهای مکاشفه با آن مواجه می‌شویم. یک بار وقتی در مونتانا زندگی می‌کردم، یک دامدار با من تماس گرفت و پرسید که آیا می‌توانم در برچیدن یک کلبه چوبی به او کمک کنم.

یک کلبه چوبی بود که حدود دهه ۱۹۳۰ ساخته شده بود. بعضی از کنده‌ها سال‌ها رها شده بودند، اما بعضی از کنده‌ها هنوز خیلی خوب و در وضعیت خوبی هستند. و دامدار می‌خواست آنها را نگه دارد تا کلبه خودش را بسازد.

و بنابراین، با کمک چند وسیله یا ماشین و دست‌های خالی، قرار بود این کلبه را از هم جدا کنیم و کنده‌های سالم را نگه داریم. همینطور که داشتیم این کار را می‌کردیم، متوجه شدم که بین کنده‌ها، که احتمالاً برای پر کردن سوراخ‌ها و ترک‌ها و جلوگیری از بادهای سرد مونتانا آنجا گذاشته شده بودند، روزنامه پیدا کردم. و چند تا روزنامه بیرون آوردم و به آنها نگاه کردم.

قدمت آنها به دهه‌های ۴۰ و ۵۰ میلادی، خیلی زود، برمی‌گشت. و یکی از چیزهایی که توجهم را جلب کرد، کارتون‌های سیاسی بود. به چند تا از آنها نگاه کردم و کم‌کم متوجه شدم که اصلاً نمی‌دانم درباره چه چیزی صحبت می‌کنند.

اول اینکه، اگرچه برخی از نمادها را می‌شناختم، اما برخی نمادها هم بودند که با آنها آشنا نبودم. و دوم اینکه، دانش سیاسی و تاریخی من مربوط به دهه‌های ۱۹۴۰ یا ۱۹۵۰ در آن زمان از دستم در رفته بود. و من دقیقاً مطمئن نبودم که در ایالات متحده و در جهان چه می‌گذرد که این تصاویر و نمادها در کارتون سیاسی احتمالاً به آن اشاره دارند.

این چیزی است که ما هنگام خواندن کتاب مکاشفه با آن روبرو هستیم. اولاً، برخی از تصاویر و نمادها برای ما ناآشنا هستند در حالی که برای یوحنا و خوانندگان اولیه‌اش آشنا بوده‌اند. و ثانیاً، ما کاملاً مطمئن نیستیم که دقیقاً تمام اتفاقاتی که در حال رخ دادن بود و دقیقاً وقایع و اشخاص و چیزهایی که یوحنا پیش‌بینی می‌کرد یا در مورد آنها صحبت می‌کرد یا به آنها اشاره می‌کرد یا توصیف می‌کرد، چه بودند.

و بنابراین، به همین دلیل است که می‌گویم فکر می‌کنم باید به برخی از تفسیرهای بهتر تکیه کنیم و به عهد عتیق توجه کنیم، تا جایی که می‌توانیم در مورد جهان یونانی-رومی بدانیم تا سعی کنیم تا حد امکان به بهترین شکل ممکن بفهمیم که این نمادها و تصاویر به احتمال زیاد چه معنایی داشته‌اند. از نظر کلامی، آنها سعی در انتقال چه معنایی داشتند؟ و از طرف دیگر، به چه چیزی ممکن است اشاره داشته باشند؟ اشخاص، مکان‌ها و وقایع در دوران مدرن خوانندگان، بلکه در آینده نیز. بنابراین، این اولین اصل در تفسیر مکاشفه است.

ما باید آن را به صورت نمادین تفسیر کنیم، نه به معنای واقعی کلمه. من دوست دارم بگویم که مکاشفه بیشتر شبیه قدم زدن در یک گالری هنری و دیدن تصاویر هنری مختلف گاهی از یک رویداد و موقعیت که قرار است به عنوان یک CNN مشابه است. بیشتر شبیه این است تا تماشای یک خبر فوری یا مستند توصیف تاریخی، سراسر و تحت‌اللفظی خوانده شود.

مکاشفه هنری‌تر است، بله، به وقایع، اشخاص و مکان‌های واقعی اشاره دارد، اما آنها را هنرمندانه‌تر به زبان نماد و استعاره توصیف می‌کند. و برای اینکه مکاشفه را جدی بگیریم، نه به معنای واقعی کلمه، بلکه جدی باید نمادها و تصاویر آن را جدی بگیریم. اصل دوم در تفسیر مکاشفه این است که بدانیم مکاشفه به عنوان یک آخرالزمان، به عنوان یک پیشگویی و به عنوان یک نامه احتمالاً هم در مورد حال و هم در مورد آینده خواهد بود.

و حتی گاهی اوقات، شاید گذشته. به نظر من در درجه اول، و حداقل به نظر من از بیشترین اهمیت، عنصر حال خواهد بود. یعنی، وحی در تلاش است تا کمک کند.

به یاد داشته باشید، این کتاب سعی دارد به خوانندگان کمک کند تا موقعیت فعلی خود را درک کنند. به عنوان یک آخرالزمان، سعی دارد واقعیت را آشکار کند تا آنها بتوانند پشت دنیای تجربی که در آن زندگی می‌کنند را ببینند. یک واقعیت کاملاً جدید در پشت آن نهفته است و به نوعی بر آن تأثیر می‌گذارد، اما به خوانندگان کمک می‌کند تا موقعیت خود را بهتر درک کنند.

بنابراین، می‌توانم بگویم که بخش عمده‌ای از مکاشفه احتمالاً توصیفی آخرالزمانی و توصیفی نبوی و نقد و ارزیابی از وضعیت خواننده در قرن اول میلادی است که تحت امپراتوری روم زندگی می‌کرد، که باز هم دلیل دیگری است که ما مدتی را صرف تلاش برای باز کردن وضعیت تاریخی پشت مکاشفه کردیم. اما بخش عمده‌ای از مکاشفه احتمالاً افراد و وقایع قرن اول را توصیف می‌کند، حتی اگر همیشه نتوانیم دقیقاً مطمئن باشیم که آنها چه هستند. و گاهی اوقات ما کسانی هستیم که در این مورد در تاریکی هستیم.

به نظر می‌رسد که مکاشفه، از همه مهم‌تر، به خوانندگان اولیه‌اش کمک می‌کند تا با شرایط فعلی خود کنار بیایند و بفهمند که چگونه باید واکنش نشان دهند. اما واضح است که مکاشفه شامل وقایع آینده نیز می‌شود، به خصوص وقتی به فصل‌های ۱۹ و ۲۲ می‌رسید. شما به وضوح در آینده‌ای هستید که متکلمان آن را ظهور دوم مسیح می‌نامند، جایی که می‌بینیم تاریخ با ورود مسیح یا ورود به تاریخ و ورود به صحنه تاریخ برای برپایی پادشاهی خود به پایان خود می‌رسد.

وحی به عنوان یک پیشگویی و به عنوان یک آخرالزمان، حال را بر روی صفحه گسترده‌تر نیت خدا برای تمام تاریخ جهان منعکس می‌کند و می‌کند. و داوری آینده و رستگاری آینده را به تصویر می‌کشد، همانطور که پیامبران عهد عتیق این کار را انجام دادند. بنابراین، اشارات روشنی به آینده در سراسر مکاشفه وجود دارد اما معمولاً مکاشفه این کار را با قرار دادن شرایط فعلی خود در مقابل صفحه یا در پس زمینه صفحه گسترده‌تر نیت خدا برای رساندن تاریخ به پایان خود انجام می‌دهد.

باز هم، این بخشی از کمک به خوانندگان برای درک بهتر وضعیت فعلی‌شان است. اما فکر می‌کنم حداقل یک مثال از مکاشفه، به خصوص در فصل‌های ۴ تا ۲۲، یعنی بخش نبوی آخرالزمانی مکاشفه، وجود دارد. در فصل‌های ۱۲، ۱ تا ۸، اجازه دهید این را بخوانم.

علامتی عظیم و شگفت‌انگیز در آسمان ظاهر شد، زنی که خورشید را در بر داشت و ماه زیر پاهایش بود و تاجی از دوازده ستاره بر سر داشت. و اگر در نمادین بودن مکاشفه شک دارید، کجا تا به حال زنی مانند او

را با دوازده ستاره و ماه زیر پاهایش و خورشید را در بر گرفته دیده‌اید؟ واضح است که یوحنا، هر چه که به آن اشاره می‌کند، آن را با زبانی بسیار نمادین توصیف می‌کند. در آیه ۲، او باردار بود و در حالی که نزدیک به زایمان بود، از درد فریاد زد.

سپس نشانه دیگری در آسمان ظاهر شد، ازدهای سرخ عظیمی با هفت سر، ده شاخ و هفت تاج. باز هم واضح است که ما در قلمرو نمادگرایی و مطالب رؤیایی هستیم. دم او یک سوم ستارگان را از آسمان جارو کرد و آنها را به زمین پرتاب کرد.

ازدها در مقابل زنی که در شرف زایمان بود ایستاد تا به محض تولد فرزندش، او را ببلعد. او پسری به دنیا آورد، فرزندی نرینه که با عصای آهنین بر همه ملت‌ها حکومت خواهد کرد، اشاره‌ای به مزمور فصل ۲. و فرزندش ربوده شد و به سوی خدا و تخت سلطنت برده شد. تقریباً غیرممکن است که این متن را نخوانید و به تولد مسیح فکر نکنید و آن را به عنوان اشاره‌ای به آن نبینید.

و تقریباً هر تفسیری که خوانده‌ام، آن را به همین شکل تفسیر می‌کند. بنابراین، حداقل در اینجا، اگر یوحنا در حال نوشتن باشد، حتی اگر در دهه ۶۰ میلادی بنویسد، اگر در اواسط دهه ۹۰ میلادی بنویسد، یوحنا به رویدادی اشاره می‌کند که تقریباً ۹۰ سال قبل از آن رخ داده است. یعنی، او به خود تولد مسیح اشاره می‌کند.

واضح است که از دیدگاه یوحنا که خیلی دیرتر نوشته شده، یک رویداد گذشته است. بنابراین، حداقل در فصل ۱۲، اشاره‌ای به رویدادی نه در آینده، بلکه در گذشته می‌بینیم. بنابراین، مکاشفه احتمالاً باید به عنوان ترکیبی از رویدادها و اشخاص و مکان‌ها خوانده شود و رویدادهایی را که در زمان حال و همچنین در آینده رخ می‌دهند، به تصویر بکشد.

و شاید گاهی اوقات وقایعی که در گذشته اتفاق افتاده‌اند. حال، این به چه معناست؟ یکی از ویژگی‌های مهم مکاشفه، که هنوز در مورد اصل دوم صحبت می‌کنیم، این است که مکاشفه درباره حال و آینده و گاهی اوقات شاید گذشته است، در رابطه با این است که یک اصل مهم برای درک مکاشفه، مکاشفه است اگرچه منطقی برای آن وجود دارد و نوعی، حداقل از نظر ادبی، یک پیشرفت خطی است. به نظر می‌رسد که مکاشفه موقتاً به نظر می‌رسد که چرخه‌ای است.

به نظر می‌رسد که بیشتر شبیه یک چرخه عمل می‌کند. یعنی، بارها و بارها، مکاشفه با توصیف وقایع، فکر می‌کنم در قرن اول، روزهای خواننده در موقعیت معاصر خود آغاز می‌شود تا به درک آن کمک کند. و سپس با اشاره به پایان تاریخ، به آینده، یا دوباره، آنچه متکلمان آن را آمدن دوم مسیح می‌نامند، پایان می‌یابد.

و سپس به عقب برمی‌گردد و دوباره این کار را انجام می‌دهد. زمان حال را توصیف می‌کند و آن مستقیماً به نجات و داوری آینده منجر می‌شود. سپس نویسنده دوباره به عقب برمی‌گردد.

بنابراین، تا جایی که به دوره زمانی مورد نظر اشاره دارد، به صورت چرخه‌ای پیش می‌رود. بنابراین، یک بار دیگر، با توصیف زمان حال شروع می‌شود و سپس آن را در مقابل نیت خدا برای رساندن تاریخ به پایان خود قرار می‌دهد. بنابراین، برای مثال، در فصل ششم، من فقط از چند مثال استفاده می‌کنم، اما در فصل ششم، در انتهای فصل ششم، این را می‌خوانیم.

از آیه ۱۲ شروع می‌شود، این فصل ششم است، که مهرها را ثبت می‌کند، هفت مهری که شکسته می‌شوند. و همانطور که هر مهر باز می‌شود، اتفاقی می‌افتد. و اینجا است که چهار سوارکار را دارید.

ما بیشتر در مورد آن صحبت خواهیم کرد. اما آخرین مهر در باب ششم، شرح داده شده است، مهر شماره شش. یوحنا می‌گوید، من نگاه می‌کنم وقتی او مهر ششم را باز می‌کند، زلزله بزرگی رخ داد.

خورشید مانند پلاسی از موی بز سیاه شد. تمام ماه به رنگ خون درآمد و ستارگان و آسمان به زمین افتادند، همچنان که انجیرهای دیررس از درخت انجیر می‌افتادند. باز هم، اصل شماره یک، نویسندگان از زبانی بسیار نمادین استفاده می‌کنند.

بعداً در این مورد صحبت خواهیم کرد. مانند درخت انجیری که از باد شدید می‌لرزد، آسمان مانند طوماری، که پیچیده می‌شود، ناپدید شد و هر جزیره کوهستانی از جای خود برداشته شد. سپس پادشاهان زمین شاهزادگان و سرداران، ثروتمندان، قدرتمندان و هر برده و هر آزادمردی در غارها و در میان صخره‌ها و کوه‌ها پنهان شدند.

آنها به کوه‌ها و صخره‌ها فریاد زدند که بر ما بیفتند و ما را از چهره کسی که بر تخت نشسته و از خشم بره پنهان کنند، زیرا روز بزرگ خشم فرا رسیده است و چه کسی می‌تواند بایستد. بعداً خواهیم دید که یوحنا در واقع برای تمام این عبارات مربوط به سقوط ستارگان و ماه‌هایی که مانند خون سرخ هستند و کوه‌هایی که در حال سقوط هستند و مردمی که در غارها پنهان می‌شوند، از متن عهد عتیق استفاده می‌کند. این از عهد عتیق آمده است.

اما واضح است که یوحنا در این مرحله به داوری نهایی اشاره می‌کند. این دومین ظهور مسیح است. این پایان تاریخ است.

بنابراین، فصل ششم ما را به پایان رسانده است. اما همانطور که می‌دانید، هنوز ۱۶ فصل دیگر در کتاب مکاشفه باقی مانده است. و بنابراین، کار ما تمام نشده است.

فصل هفتم. باز هم، من این را نمی‌خوانم، اما فصل هفتم با ایستادن قوم خدا در برابر تخت خدا و جشن گرفتن نجات نهایی خود، نجات آخرالزمانی‌شان، به پایان می‌رسد. با این حال، باز هم، ما هنوز ۱۵ فصل دیگر داریم.

یا باب ۱۱. باب ۱۱ هم با این آیه تمام می‌شود. آیه ۱۵.

فرشته هفتم شیپور خود را به صدا درآورد. این پایان سلسله شیپورها پس از مُهرها است. فرشته هفتم شیپور خود را به صدا درآورد.

صدهای بلندی در آسمان شنیده شد که می‌گفتند، پادشاهی جهان اکنون از آن پروردگار ما و مسیح او شده است و او تا ابد سلطنت خواهد کرد. و سپس یکی از ۲۴ پیر که در برابر خدا بر تخت نشسته بودند، به روی آنها افتاد و خدا را پرستش کرد و غیره و غیره. واضح است که دوباره به پایان رسیده‌ایم، جایی که پادشاهی اکنون به پادشاهی خدا تبدیل شده است و او اکنون تا ابد سلطنت خواهد کرد.

واضح است که ما دوباره در پایان تاریخ هستیم. با این حال، هنوز ۱۱ فصل دیگر در مکاشفه باقی مانده است. فصل ۱۴ تصاویری از نجات نهایی و داوری نهایی ارائه می‌دهد.

با این حال، هنوز چند فصل دیگر تا رسیدن به پایان کتاب باقی مانده است. بنابراین، مکاشفه بارها و بارها شما را تا آستانه‌ی پایان، تا پایان، پیش می‌برد، و دوباره از نو شروع می‌کند و به شما فرصتی دوباره می‌دهد تا

به پایان برسید و از نو شروع کنید. بنابراین، شما نوعی از این الگوی چرخه‌ای یوحنا را دارید که در آن دوباره، او با استفاده از تصاویر و نمادها توصیف می‌کند.

او شرح می‌دهد که در موقعیت خوانندگان چه می‌گذرد، در قرن اول چه می‌گذرد، و سپس به انتهای تاریخ می‌رود تا نشان دهد که آن وقایع چگونه به آن وقایع یا آینده چگونه به آن وقایع مربوط می‌شود. سپس برمی‌گردد و دوباره و دوباره برمی‌گردد و دوباره انجام می‌دهد. اما انگار او با استفاده از تصاویر و نمادهای مختلف، معنای موقعیت خواننده را بررسی می‌کند تا دوباره به او کمک کند تا با آنچه تجربه می‌کند، کنار بیاید.

و این دیدگاه‌های مختلف برای کمک به آنها در درک تصویر است. حالا، دوباره، این یک اثر دیگر هم دارد. این واقعیت که نویسنده شما را تا انتها می‌آورد و دوباره برمی‌گردد، انگار دارد اشتباهی شما را تحریک می‌کند.

به پایان فصل ششم می‌رسید و آن توصیف از پایان داستان کمی مبهم و تا حدودی رمزآلود است. چیز زیادی به شما نمی‌گوید. و بارها و بارها، نویسنده شما را به پایان داستان می‌رساند، فقط برای اینکه دوباره از اول شروع کنید و به قرن اول برگردید و وقایعی را که در زمان خواننده‌اش اتفاق می‌افتاد، توصیف کنید.

گویی نویسنده اشتباهی شما را برای افشای کامل‌تر داوری و رستگاری آینده تحریک می‌کند. و خواننده ناامید نمی‌شود. وقتی به فصل‌های ۱۹ و ۲۲ می‌رسید، نویسنده تمام موانع را کنار می‌زند و به شما چیزی را که منتظرش بوده‌اید، به طور کامل افشا می‌کند، شرح کاملی از دومین ظهور مسیح، پایان باشکوه آنچه که هنگام بازگشت مسیح برای برپایی پادشاهی خود و آغاز خلقت جدید، برای پاداش دادن به قوم خود با رستگاری، و همچنین برای داوری در زمان آمدنش بر بشر شرور و شرور، رخ خواهد داد، ارائه می‌دهد.

بنابراین، اول از همه، با مکاشفه به صورت نمادین برخورد کنید و آن را به صورت نمادین تفسیر کنید، نه به معنای واقعی کلمه. آن را جدی بگیرید، اما نه به معنای واقعی کلمه. به اشخاص، رویدادها و مکان‌های واقعی اشاره دارد، اما آنها را با زبانی بسیار نمادین و استعاری توصیف می‌کند.

دوم اینکه، درک کنیم که مکاشفه درباره حال و آینده و از همه مهمتر، احتمالاً زمان حال است و سعی دارد به خوانندگان کمک کند تا وضعیت فعلی خود را درک کنند، اما در عین حال درباره آینده و گاهی اوقات گذشته نیز هست. و سپس اصل سوم، و من فکر می‌کنم این بسیار مهم است. تفاسیر مکاشفه باید چیزی باشد که یوحنا می‌توانسته در نظر داشته باشد و خوانندگان قرن اول او می‌توانستند آن را درک کنند.

بگذارید دوباره بگویم. تفاسیر مکاشفه باید با آنچه یوحنا می‌توانسته در نظر داشته باشد و آنچه خوانندگان قرن اول او می‌توانستند درک کنند، سازگار باشد. اگر اینطور نباشد، من فکر می‌کنم هر تفسیری که یوحنا نمی‌توانسته در نظر داشته باشد و خوانندگان قرن اول او که در عصر پیش از فناوری زندگی می‌کردند و در یک وضعیت سیاسی بسیار متفاوت از ما زندگی می‌کردند، هر تفسیری که آنها نمی‌توانستند درک کنند، به نظر من باید رد شود.

من در محیطی، آن هم در یک محیط کلیسایی، بزرگ شدم که مکاشفه را درک می‌کرد. فکر می‌کنم به همان ابتدای بحث ما در مورد مکاشفه برگردیم، جایی که تاریخ کلیساها اغلب وسواس خاصی نسبت به کتاب مکاشفه داشتند. من در محیطی شبیه به مجموعه «رهاشدگان» بزرگ شدم، جایی که اساساً فرض بر این بود، هرچند به وضوح بیان نشده بود، که تا امروز، تا قرن بیستم یا بیست و یکم، هیچ کس واقعاً مکاشفه را درک نکرده است.

حالا ما کلید را داریم. حالا می‌توانیم به اطراف نگاه کنیم و ببینیم که همه این وقایع در حال تحقق و وقوع هستند. حالا ما کلید تفسیر مکشفه را داریم.

و بنابراین، حداقل نتیجه‌ی منطقی آن این است که هیچ کس دیگری آن را درک نکرده است. خوانندگان قرن اول هیچ ایده‌ای نداشتند که چه اتفاقی دارد می‌افتد. تاریخ کلیسا از قرن دوم تا بیستم هیچ ایده‌ای نداشت که چه اتفاقی دارد می‌افتد.

و حالا ناگهان، در محیطی که به من خواندن مکشفه را یاد داده بودند، ما کلید فهمیدن مکشفه را داریم می‌توانیم به اطراف نگاه کنیم و همه این اتفاقات را که در حال رخ دادن هستند ببینیم، و می‌توانیم آنها را بخوانیم، و حالا می‌توانیم واقعاً ببینیم که یوحنا به چه چیزی اشاره می‌کرد و چه چیزی را پیش‌بینی می‌کرد و سعی در فهمیدن آن داشت. بدیهی است که به نظر من، این نوع خواندن به سوء تفاهم در مورد آخرالزمان و پیشگویی بستگی دارد.

قرار بود آنها با قرن اول صحبت کنند، نه فقط پیش‌بینی آینده. اما این نوع خوانش تقریباً منحصر به خواندن مکشفه به عنوان یک پیش‌بینی آینده بستگی دارد، نه فقط چند سال بعد، بلکه قرن‌ها پیش، بسیار فراتر از آنچه خوانندگان اولیه و یوحنا می‌توانستند تصور کنند. اما باز هم، فکر می‌کنم این باید کاملاً برعکس شود.

ظاهراً اصل این بود که اکنون ما کلید خواندن مکشفه را داریم. این کتاب برای خوانندگان قرن اول کاملاً یک راز بود. این باید کاملاً برعکس شود.

من فکر می‌کنم خوانندگان قرن اول خیلی خوب می‌دانستند که چه اتفاقی دارد می‌افتد. و ما کسانی هستیم که در تاریکی هستیم. ما کسانی هستیم که باید سخت تلاش کنیم تا بفهمیم یوحنا قصد دارد چه چیزی را به این خوانندگان منتقل کند. به احتمال زیاد آنها چه چیزی را درک می‌کردند؟ دوباره به یاد بیاورید که یوحنا، یکی از ویژگی‌های جالب همه انواع ادبی مکشفه، یک آخرالزمان، یک پیشگویی، یک نامه، همه آنها قرار بود چیزی را به معاصران نویسنده منتقل کنند.

قرار بود آنها چیزی در مورد وضعیت فعلی خوانندگان بگویند، نه اینکه برخی از وقایع بسیار دور در آینده را پیش‌بینی کنند. اما حداقل قرار بود، بله، آنها به وقایع آینده اشاره می‌کردند، اما در عین حال، قرار بود توصیف و توضیح دهند و دیدگاهی از وضعیت فعلی خوانندگان ارائه دهند. و بنابراین، ما باید مکشفه را به عنوان موضوعی که به مسائل و مشکلات خاص خوانندگان قرن اول می‌پردازد، بخوانیم، نه تیری در تاریکی، قرن‌ها بعد، در تونل تاریخی دیدگاه خوانندگان.

برای مثال، گذشته از این واقعیت که یوحنا تصمیم گرفت در سه ژانر ادبی بنویسد که به وضعیت خود خواننده می‌پرداخت، جالب است که اولاً، ما قبلاً گفتیم یک نامه. یوحنا به عنوان یک نامه، مانند هر یک از نامه‌های پولس، سعی داشت اطلاعاتی را منتقل کند که در واقع نیازهای خوانندگان قرن اول را برطرف کند و بنابراین، احتمالاً پس از آن، مکشفه به عنوان یک نامه، اطلاعاتی را منتقل می‌کند که قرار بود توسط خوانندگان اولیه درک شود، نه چیزی که غیرقابل درک بوده و فقط در آینده‌ای بسیار دورتر، بسیار فراتر از افق خوانندگان قرن اول، اتفاق می‌افتد.

علاوه بر این، جالب است بدانید که یوحنا کتاب خود را چگونه به پایان می‌رساند. یکی از اشاراتی که قبلاً به کتاب مکشفه خواندم، یک پیشگویی است. در فصل ۲۲ و آیه ۱۰، یوحنا دوباره صدایی می‌شنود، احتمالاً به وضوح فرشته‌ای است که از آیات ۶ و بعد از فصل ۲۲ او را خطاب قرار می‌دهد.

حالا در آیه ۱۰، فرشته به او می‌گوید: «سپس او، فرشته به من گفت، سخنان این پیشگویی این کتاب را مهر و موم نکن زیرا زمان آن نزدیک است.» جالب است که این استراتژی کاملاً برعکس چیزی است که در کتاب دانیال می‌یابید.

در کتاب دانیال، به دانیال گفته می‌شود که پیشگویی را مهر کند زیرا برای زمان بعدی است. حالا یوحنا، و من فکر می‌کنم برخی دیگر از آخرالزمان‌ها نیز از این مضمون مهر کردن کتاب استفاده می‌کنند. حالا به یوحنا درست برعکس گفته می‌شود، آن را مهر نکن.

چرا؟ چون برای آینده نیست. زمان تحقق آن همین الان فرا رسیده است. این برای توست.

این در مورد وضعیت خودتان صحبت می‌کند. این اطلاعاتی برای آینده‌ای دور نیست. این به رویدادهایی که در قرن بیستم یا بیست و یکم یا هر زمان دیگری از تاریخ رخ خواهند داد، اشاره ندارد.

کلمات این پیشگویی را مهر و موم نکنید زیرا برای زمان و نسل بعدی نیست. آنها را مهر و موم نکنید زیرا مستقیماً به زندگی خوانندگان قرن اول مربوط می‌شود. بنابراین، دوباره، هر تفسیری، چه تفسیری که ما به آن رسیده‌ایم و چه تفسیری که خوانده‌ایم، هر تفسیری که یوحنا نمی‌توانسته مد نظر داشته باشد یا خوانندگان اولیه‌اش که در عصر پیش از فناوری، در قرن اول، با یک وضعیت خاص سیاسی، مذهبی و اقتصادی زندگی می‌کردند، هر چیزی که آنها نمی‌توانستند مد نظر داشته باشند یا بفهمند، احتمالاً باید رد شود.

هر تفسیری باید با آنچه یوحنا می‌توانسته در نظر داشته باشد و آنچه خوانندگانش برداشت می‌کردند سازگار باشد. باز هم، جالب است. وقتی از نظر سایر کتاب‌های عهد جدید فکر می‌کنیم، این اصل جدیدی نیست.

باز هم، به ما آموخته شده است که نامه‌های پولس را با توجه به موقعیتی که پولس به آن می‌پرداخت و آنچه که به خوانندگانش می‌گفت، بخوانیم. ما باید مکاشفه را نیز به همین ترتیب بخوانیم. و من نمی‌گویم که این کتاب فقط به وقایع قرن اول اشاره دارد و فقط مربوط به قرن اول است.

بعداً خواهیم دید که بسیاری از تصاویر و نمادهای آن قدرت و توانایی آن را دارند که حتی از وضعیت قرن اول فراتر روند و در طول قرن، تا زمانی که مسیح تاریخ را به پایان برساند، همچنان با قوم خدا صحبت کنند. اما در نهایت، باید با آنچه یوحنا احتمالاً قصد داشت برای خوانندگان اولیه خود انجام دهد و آنچه که آنها به احتمال زیاد درک کرده و دریافت می‌کردند، شروع کنیم. اصل چهارم این است که ما باید مکاشفه را به گونه‌ای بخوانیم که برای تشویق و نصیحت قوم خدا در نظر گرفته شده است.

این کتاب به کلیسای رنج‌کشیده و مورد آزار و اذیت دلگرمی داد، اما حتی بیشتر از آن، به کلیسای سازش‌کار و از خودراضی نصیحت ارائه داد. هر تفسیری از مکاشفه که آن را در درجه اول به عنوان هدفی برای ترغیب خوانندگان به یک مسیر عملی خاص، برای تسلی دادن به کسانی که به دلیل وفاداری به عیسی مسیح رنج می‌برند، متمرکز یا تفسیر نکند، بلکه کسانی را که وفاداری خود را به مسیح به خطر می‌اندازند یا در محیط خود آنقدر از خودراضی هستند که نسبت به آنچه انجام می‌دهند کور هستند، نصیحت و هشدار دهد. هر قرائتی از مکاشفه که آن را فقط به عنوان پیش‌بینی آینده ببیند یا فقط از آن برای ایجاد شور و شوق در مورد آنچه در اوضاع سیاسی قرن بیست و یکم یا نزدیکی بازگشت مسیح اتفاق می‌افتد استفاده کند، کاملاً از هدف مکاشفه غافل شده است.

پیش‌بینی آینده نیست. بله، عناصری از آینده در آن وجود دارد، اما اساساً درباره پیش‌بینی آینده نیست. این کتاب در درجه اول کتابی برای تشویق و نصیحت است.

این برای این است که ما را بیدار کند و ببیند واقعاً چه چیزی در خطر است. این برای این است که قوم خدا را وادار کند تا خدا و بره را پرستش کنند، صرف نظر از عواقب آن. این برای این است که به ما یادآوری کند که هیچ چیز، هیچ کس، هیچ نهاد، هیچ ملت، هیچ شخص، هیچ چیز دیگری شایسته پرستش انحصاری که فقط متعلق به خدا و عیسی مسیح است، نیست.

به قول یوحنا، این [کتاب] سعی دارد ما را وادار کند تا هر جا که بره می‌رود، او را دنبال کنیم، فارغ از اینکه عواقب آن چه باشد. مکاشفه در مورد همین است، نه در درجه اول در مورد پیش‌بینی آینده. قرار نیست کنجکاو ما را در مورد اتفاقات بعدی و جایگاه ما در رابطه با پایان [جهان] ارضا کند، بلکه قرار است به ما کمک کند تا وجود خود را در نموداری ترسیم کنیم تا ببینیم چقدر به پایان نزدیک هستیم.

اما هر کسی که مکاشفه را می‌خواند و انگیزه اطاعت انحصاری از مسیح را ندارد، انگیزه تقدس بیشتر را ندارد، انگیزه پرستش خدا و بره را ندارد، مهم نیست که عواقب آن چه باشد، هنوز مکاشفه را به طور دقیق و واضح نشنیده است. در نهایت، و به نظر من شاید یکی از مهمترین آنها، تفسیر مکاشفه نیاز به مقدار زیادی فروتنی دارد. ما باید گاهی اوقات حاضر باشیم بپذیریم که ممکن است اشتباه کنیم یا مطمئن نباشیم.

و ما باید حداقل مایل باشیم که روش‌های دیگر خواندن کتاب مکاشفه را در نظر بگیریم و به آنها گوش دهیم. مکاشفه جای قطعیت جزئی در مورد وقایع آخرالزمان یا چگونگی تحقق امور یا دقیقاً چگونگی وقایع هنگام ظهور مسیح برای تحقق اهدافش برای تاریخ نیست. ادعاهای جزئی در خواندن کتابی مانند مکاشفه به هیچ وجه جایی ندارند.

در عوض، نه اینکه ما نتوانیم در هر زمانی در مورد معنای کتاب مطمئن باشیم، نه اینکه نباید در مورد نحوه تفسیر متون تصمیم بگیریم و به آنها پایبند باشیم و حتی دلایلی ارائه دهیم که چرا به آن تفاسیر پایبندیم. اما در نهایت، باید با فروتنی شدید به کتاب نزدیک شویم، برخی از مشکلاتی را که تمایل به تفسیر و خواندن کتاب دارند، تشخیص دهیم و تشخیص دهیم که کلیسا در طول تاریخ عمدتاً در مورد بسیاری از نکات تفسیری اختلاف نظر داشته است. و در اینجا، اگر هرگز، دوباره، اینجا تکرار می‌کنم، اگر هرگز، فکر می‌کنم باید به برخی از تفسیرهای بهتر برای کمک به ما در خواندن مکاشفه تکیه کنیم.

کسانی که در مورد کتاب فکر کرده‌اند، کسانی که تحقیق و تلاش کرده‌اند تا کتاب را بفهمند، می‌توانند به عنوان معلم و راهنمای ما در کتاب دشواری مانند مکاشفه عمل کنند. بنابراین، هنگام خواندن و تفسیر مکاشفه، آن پنج اصل را در ذهن داشته باشید. و همانطور که در کتاب پیش می‌رویم، گاهی اوقات به این اصول اشاره خواهیم کرد.

و حتی اگر صریحاً این کار را نکنیم، امیدواریم که شما بتوانید گاهی اوقات ارتباط را درک کنید. باز هم نکته‌ی اول این است که مکاشفه باید به صورت نمادین و نه به معنای واقعی کلمه تفسیر شود. بله، به اشخاص، مکان‌ها و رویدادهای واقعی در زمان حال و آینده اشاره دارد، اما به صورت نمادین به آنها اشاره می‌کند.

بنابراین، ما باید تصاویر و نمادهای مکاشفه را جدی بگیریم، هرچند نه به معنای واقعی کلمه. دوم، به احتمال زیاد درباره حال و آینده و گاهی اوقات گذشته است. سوم، باید اینطور باشد که هر تفسیری از مکاشفه باید چیزی باشد که یوحنا می‌توانسته در نظر داشته باشد و خوانندگان قرن اول او می‌توانستند آن را درک و درک کنند.

چهارم، کتاب مکاشفه باید در درجه اول به عنوان تشویق و هشدار برای قوم خدا خوانده شود. باید به عنوان تشویق برای کسانی که رنج می‌کشند و به عنوان هشدار و بیدارباشی برای کسانی که ایمان خود را به عیسی مسیح به خطر می‌اندازند، خوانده شود. و در نهایت، تفاسیر ما از مکاشفه و قرائت ما از آن باید همیشه با مقدار مناسبی از فروتنی تعدیل شود.

یکی دیگر از ویژگی‌های مکاشفه که می‌خواهم خیلی خلاصه در مورد آن توضیح دهم، مربوط به شماره یک این نوع تفسیر که به اصل شماره یک برمی‌گردد، این است که ما باید کتاب را به صورت نمادین و نه به معنای واقعی کلمه تفسیر کنیم، این واقعیت است که در میان تصاویر و نمادهای دیگر، و ما در طول کتاب مکاشفه با آنها سروکار خواهیم داشت، اما یکی از چیزهای جالبی که در مکاشفه پیدا می‌کنید این است که کتابی پر از اعداد است. انواع اعداد و مضرب‌های مختلف اعداد یا کسرها وجود دارد که در سراسر کتاب می‌یابیم، اشاراتی به دوره‌های زمانی مختلف و مقادیر عددی مختلف که در سراسر کتاب مکاشفه یافت می‌شود، و بدیهی است که عدد هفت احتمالاً عددی است که فوراً به ذهن شما خطور می‌کند. شما در واقع با اهمیت اعداد در همان ابتدای کتاب روبرو می‌شوید، زمانی که در فصل اول، در آیه ۱۲، در روایای یوحنا از پسر انسان، او پسر انسان را می‌بیند که هفت چراغدان طلایی و هفت ستاره در دست دارد.

بنابراین، عدد هفت در فصل اول مکاشفه و هفت کلیسا در فصل‌های دوم و سوم، که در واقع در فصل اول به آنها اشاره شده بود، نقش کلیدی دارد و سپس عدد هفت نقش کلیدی در هفت مُهر، هفت جام یا هفت شیپور، هفت جام و عدد هفت که چند بار دیگر نیز تکرار می‌شود، هفت روح خدا در فصل اول و همچنین فصل‌های چهارم و پنجم دارد. بنابراین عدد هفت بارزترین نمونه‌ای است که نقش کلیدی ایفا می‌کند. و یکی از سوالات این است که چگونه باید با اعداد در مکاشفه برخورد کنیم؟ جالب اینجاست که گاهی اوقات متوجه می‌شوم که مفسران مکاشفه، که کاملاً مایل به تفسیر نمادین آن در جای دیگر هستند، هنوز اصرار دارند که اعداد را معمولاً با یک معنای تحت‌اللفظی دقیق در نظر بگیرند.

یعنی اعداد دقیقاً همان معنایی را می‌دهند که می‌گویند. اگر نویسنده درباره هفت صحبت می‌کند، باید دقیقاً هفت یا چیزی شبیه به آن وجود داشته باشد. و گاهی اوقات آنها تشخیص می‌دهند که بله، مقداری ارزش نمادین برای آن وجود دارد، اما با این حال، باید آن را به عنوان ارزش عددی تحت‌اللفظی آن عدد در نظر گرفت.

بنابراین، عدد هفت، بله، ممکن است معانی نمادین داشته باشد، اما ما همچنان باید آن را به عنوان اشاره به عدد هفت تحت‌اللفظی هر چیزی که به آن اشاره می‌کند، در نظر بگیریم. من به شما پیشنهاد می‌کنم که اصل تفسیری شماره یک ما، یعنی تفسیر نمادین و نه تحت‌اللفظی، در مورد اعداد نیز صدق می‌کند. اینکه اعداد به خاطر ارزش تحت‌اللفظی یا ارزش عددی تحت‌اللفظی‌شان در مکاشفه نیستند، بلکه اعداد به دلیل آنچه که به طور نمادین بر آن دلالت دارند و آنچه که در سطح نمادین نشان می‌دهند، در آنجا وجود دارند.

بنابراین، کاری که می‌خواهم انجام دهم این است که خیلی خلاصه در مورد برخی از اعداد اصلی که در مورد مکاشفه یافت می‌شود و ارزش‌های نمادین آنها بحث کنم. بنابراین، برای مثال، با عدد سه و نیم شروع می‌کنیم که به معنای واقعی کلمه در مکاشفه به معنای ضرب زمان و نصف زمان است که اساساً به عنوان سه سال و نیم درک می‌شود. احتمالاً عدد سه و نیم یا سه سال و نیم که در فصل‌های ۱۱، ۱۲ و ۱۳ پیدا می‌کنید، به نوعی در مرکز کتاب مکاشفه، اشاراتی به سه سال و نیم خواهید یافت.

باز هم، برخی از ترجمه‌های شما ممکن است شامل زمان و نصف زمان باشند. سه سال و نیم احتمالاً باید به سادگی به عنوان نصف هفت درک شود. هفت عدد کمال و اتمام است که در یک لحظه خواهیم دید.

هفت عدد کمال و پایان است، سه و نیم از آن کمتر است. بنابراین احتمالاً وقتی نویسنده درباره یک دوره زمانی که به عنوان سه و نیم سال مشخص می‌شود صحبت می‌کند، منظورش سه و نیم سال ۳۶۰ روزه نیست. او از سه و نیم به صورت نمادین استفاده می‌کند.

فقط نصف هفت است. از هفت کمتر می‌شود. برداشت من این است که سه و نیم به معنای یک دوره زمانی نسبتاً فشرده است که کوتاه می‌شود.

خیلی از عدد کامل هفت کمتر است. فقط نصف آن است. پس دوباره، سه و نیم به خاطر ارزش عددی یا زمانی‌اش اینجا نیست.

اهمیت سه و نیم به مدت زمان آن نیست. اهمیت آن چیزی است که نماد آن است و آنچه در مورد آن می‌گوید. هر چقدر هم که آن دوره زمانی شدید باشد، به سادگی دوام نخواهد آورد.

از هفت کمتر است. عدد دیگر چهار است. عدد چهار احتمالاً نماد کل زمین است، شبیه به آنچه ممکن است در مورد چهار گوشه زمین بگوییم.

بنابراین، هر زمان که عدد چهار را می‌بینید، مثلاً چهار موجود زنده در مکشفه چهار و پنج، عدد چهار معنی خاصی ندارد زیرا به معنای واقعی کلمه چهار عدد از آنها وجود دارد، اما به طور نمادین عدد چهار دلالت بر کل زمین دارد. اکنون کل کره زمین مورد بررسی است. عدد شش احتمالاً دوباره دلالت بر نقص دارد.

این عدد یک واحد از عدد هفت کمتر است. عدد هفت که قبلاً دیده‌ایم نماد کمال و اتمام است. بنابراین باز هم، اهمیت آن به معنای واقعی کلمه هفت بار یا هفت اتفاق نیست، بلکه به صورت نمادین هفت است که احتمالاً به پیدایش اول و دوم و هفت روز خلقت برمی‌گردد.

عدد هفت برای نماد کمال یا تمام شدن مهم است. عدد ۱۰، عدد ۱۰ و مضرب‌های آن. بنابراین، ما نه تنها در مورد خود این اعداد صحبت می‌کنیم، بلکه حتی مضرب‌های آنها را نیز در نظر می‌گیریم.

عدد ۱۰ نشان دهنده کمال یا تمامیت است. این یک عدد گرد بزرگ است که نشان دهنده تمامیت ۱۰ و مضرب‌های آن است. عدد ۱۲، عدد معنادار دیگری است، عدد ۱۲ و مضرب‌های آن مانند ۱۴۴ یا فقط عدد ۱۲ یا حتی ۲۴ که حاصل جمع ۱۲ و ۱۲ است ۱۴۴۰۰۰.

عدد ۱۲ نماد یا دلالت بر قوم خدا دارد که از ۱۲ قبیله اسرائیل در عهد عتیق و ۱۲ رسول در عهد جدید الگوبرداری شده‌اند. بنابراین، وقتی ۱۲ یا مضرب‌های آن را می‌بینید، باز هم اهمیت آن عدد ۱۲ به معنای واقعی کلمه نیست، بلکه چیزی است که ۱۲ نماد آن است. ۱۲ نماد قوم خداست.

ما همچنین تعدادی کسر در مکشفه می‌یابیم، چه یک چهارم یا نصف یا یک سوم. باز هم، کسرها به خاطر ارزش ریاضی دقیقشان در آنجا نیستند، بلکه نماد یک قطعه یا چیزی جزئی یا چیزی محدود هستند. بنابراین برای مثال، خواهیم دید که وقتی خدا داورهای مهر و داورهای شیپور را جاری می‌کند، اغلب یک سوم، زمین یا فقط یک چهارم زمین یا یک چهارم جمعیت آسیب می‌بینند.

باز هم، منظور این نیست که بفهمیم چند نفر الان زنده هستند و بعد یک چهارم را به عنوان افراد مشمول قضاوت کنار بگذاریم. باز هم، نکته، ارزش نمادین این اعداد است. این قطعات نشان دهنده چیزی هستند که تکه تکه شده، چیزی که فقط جزئی است، یا چیزی که دامنه آن محدود است.

اهمیت این قطعات در همین است. بنابراین، پیشنهاد می‌کنم که اعداد موجود در مکاشفه را نه به خاطر ارزش تحت‌اللفظی آنها، نه به خاطر ارزش ریاضی تحت‌اللفظی آنها، یا نه به خاطر ارزش زمانی تحت‌اللفظی آنها، بلکه به خاطر ارزش و معنای نمادین آنها تفسیر کنیم. بنابراین، پس از کمی صحبت در مورد اصول هرمنوتیکی که ما را در تفسیر راهنمایی می‌کند، در بخش بعدی، با فصل اول مکاشفه شروع خواهیم کرد و هر بخش از آخرالزمان یوحنا، نبوت او، نامه او را بررسی خواهیم کرد و نسبت به نمادها و تصاویر و نوع ادبیاتی که می‌خوانیم و اینکه چگونه این امر در نحوه تفسیر واقعی متن تفاوت ایجاد می‌کند، هوشیار خواهیم بود.

من دکتر دیو متیوسون در دوره آموزشی‌اش در مورد کتاب مکاشفه هستم. این جلسه سوم در مورد هرمنوتیک یا اصول تفسیر کتاب مکاشفه است.